

گناه پرستش شیطان است

خداؤند در قرآن کریم می‌فرماید: اطاعت از شیطان شرک و پرستش او محسوب می‌شود.
 «أَلَمْ أَعْهُدْ إِلَيْكُمْ يَا بْنَى آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَذُولٌ مُّبِينٌ» - آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرسید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!»(یس/۶۰)

حقیقت ایمان به قلب نرسیده

به عنوان مثال، توکل به خدای تعالی یکی از فروع توحید و ایمان است. اغلب ما با دلایل عقلی توکل مان خوب است و می‌دانیم که در جهان هستی که مالکش خداست هیچ اتفاقی بدون اذن او نخواهد افتاد اما با این حال ما از اهل دنیا طلب حاجت کنیم و از خداوند غافلیم.
 توکل ما بر اسباب دنیا یی صدها برابر بالاتر است از توکل به حق. «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» ورد زبان ماست ولی چشم به دست دیگران داریم. دلیلش هم این است که برهان از ادراک عقلی خارج نشده و به قلب نرسیده است. ما همه داد از توحید می‌زنیم و حق تعالی را «مُقْلِبُ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ» می‌خوانیم؛ ولی باز در صدد جلب قلوب بندگان خدا هستیم، و دائمًا خیرات را از دست دیگران تمناً داریم.

گناه جهله و گناه انکاری

خداؤند در آیه ۱۷ سوره نساء می‌فرماید: «پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند و سپس به زودی توبه می‌کنند، خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است».

از قرائن استفاده می‌شود که منظور از جهله در آیه بحث طغیان غرائز و تسلط هوس‌های سرکش و چیره شدن آن‌ها بر نیروی عقل و ایمان است. در این حالت، علم و دانش انسان به گناه گرچه از بین نمی‌رود اما تحت تاثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملًا بی‌اثر می‌گردد، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملًا با جهله و ندانی برابر خواهد بود.
 ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می‌کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست.

دعا: امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالي فرموده است:

«خدای من هنگامی که به معصیت تو پرداختم اقدام به گناه از راه انکار خداوندیت نکرم و نه به خاطر خفیف شمردن امر تو بود و نه مجازات ترا کم اهمیت گرفتم و نسبت به آن بی‌اعتنای بودم و نه و عده کیفرت را سبک شمردم بلکه خطابی بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد».

بسم الله الرحمن الرحيم

شرک آفت عمل صالح - بخش دوم: گناه

قالَ مَا مَنَعَكَ أَلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمْرَتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ خَلْقَتِي مِنْ نَارٍ وَ خَلْقَتُهُ مِنْ طِينٍ
 (خداؤند به ابلیس) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» (اعراف/۱۲)

انس با قرآن: سطوح مختلف قرآن

قرآن تصریح نمی‌کند که وجه اعجاز، فلان وجه بالخصوص است چون واقعًا نمی‌خواهد وجوده اعجاز را محدود به یک حد خاصی کند، بلکه در آیات متعدد، در هر قسمتی به یک جنبه بالخصوص به عنوان یک اعجاز اشاره می‌کند.

پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم فرمود: «ظاهِرُهُ أَنِيقُ وَ باطِنُهُ عَمِيقٌ» «ظاهِرُهُ أَنِيقٌ» زیبایی اش را می‌گوید، «باطِنُهُ عَمِيقٌ» جنبه علمی و فکری اش را می‌گوید؛ و باطن آن خیلی ژرف است، ژرف است، یعنی عمقش خیلی زیاد است مثل یک دریایی که شما در آن شناوری می‌کنید، یک مقدار می‌روید ولی آن هنوز عمق دارد، یک مقدار دیگر می‌روید باز هم هنوز عمق دارد، باز هم می‌روید هنوز هم عمق دارد. «لَهُ تُخُومٌ وَ عَلَى تُخُومِهِ تُخُومُ» اینجا طبقه به طبقه بودن قرآن را ذکر می‌کند، می‌گوید یک نهایتی دارد ولی بالای این نهایت، نهایت دیگر است؛ حدی دارد، بالای این حد، حد دیگری است، که در این زمینه هم داریم که قرآن «عبارات و اشارات و لَطَائِفُ وَ حَقَائِقُ، الْعِبارَاتُ لِلْعَوَامِ وَ الْإِشَارَاتُ لِلْخَوَاصِ وَ الْلَّطَائِفُ لِلْأَرْبَلَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» طبقه به طبقه است، یعنی درجه به درجه است، سطح به سطح است؛ یک سطح قرآن برای یک سطح از افکار است، سطح دیگری دارد برای سطح فکر بالاتری. «لَا تَفْنِي عَجَانِهِ وَ لَا تَنْفَضِي غَرَبَانِهِ» شگفتی‌های قرآن تمام نمی‌شود، عجایب قرآن پایان نمی‌پذیرد. معلوم است که پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم از روز اول نظر داشته است به این مطلب که آن‌چه که امروز بشر درباره قرآن کشف می‌کند آخرین حد قرآن نیست.

وازگان:

مَنَعَكَ: (مَنَعَ) منع کرد تو را	أَمْرَنَكَ (امر) به تو امر کرد
تَسْجُدَ (سجد) سجد کنی	أَلَا تَسْجُدَ: این که سجده نکنی
خَلْقَ: آفرید	خَلْقَتِي: آفریدی مرا خَلْقَتُهُ: آفرید او را
طین: خاک	نار: آتش

(مصادیق این مطلب در جلسه بحث شود)

ب) شریک برای خدا

دلیل دیگری که منجر به گناه می‌شود این است که دیگران را با خدا شریک می‌داند و معتقد است ضرر زننده و نفع دهنده کسی غیر از خدا است، در حالی که ضار و نافع خداست «لَا يَمْلِكُون لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُون مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُسُورًا» (معبدان غیر خدا) مالک زیان و سود خوبیش نیستند، و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیز خوبیشند. (فرقان/۳)

به عنوان مثال به طور معمول دلیل گفتن دروغ این است که یا نفعی حاصل گردد یا ضرری دفع شود. که دلیلش هر کدام باشد از مصادیق شرک خواهد بود.

شرک در عمل

چشم به مال و قدرت دیگران دوختن و در حوادث روزگار به غیر خدا نظر داشتن و گفتن این جمله عامیانه که اگر فلان کس یا فلان شیء نبود من هلاک می‌شدم، همگی از نمودهای شرک خفی است. ذیل آیه «وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُون» و بیشتر آن‌ها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند. (یوسف/۱۰۶) از امام صادق علیه السلام نقل است که آن حضرت فرمود: «مقصود آن است که (اگر) شخص بگوید چنان که فلانی نبود من هلاک شده بودم... برای خدا شریک قائل شده». پرسیده شد: «اگر این‌گونه بگوید که چنانچه خدا به وسیله فلانی بر من منت نگذاشت بود من هلاک شده بودم، چطور؟» فرمود: «بی‌اشکال است».

رابطه گناه و ایمان

امام صادق علیه السلام در جواب نامه‌ای نوشت: «چون بنده گناه کبیره یا صغیره‌ای را که خدای عز و جل از آن نهی فرموده مرتکب شود، از ایمان خارج شود، و اسم ایمان از او برداشته و اسم اسلام بر او گذاشته شود، سپس اگر توبه و استغفار کند، به خانه ایمان برگردد و جز انکار و استحلال او را به سوی کفر نبرد، و استحلال این است که: به چیز حلال بگوید: این حرام است و به چیز حرام بگوید: این حلال است و به آن عقیده پیدا کند، آن گاه است که از اسلام و ایمان خارج گشته و در کفر وارد شود».

و در روایت دیگری فرمود: «ایمان این است که: خدا اطاعت شود و نافرمانی نشود». امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز فرمود: «تمام اخلاص اجتناب از گناهان است».

مخالفت با چه کسی؟

رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: «خداؤند به عَزِيزٍ وَحِيٍ كَرَدَ كَه اَكْرَدَ دَچَارَ مَعْصِيَتِي شدی نگاه به کوچکی آن گناه نکن، نگاه کن با چه کسی مخالفت می‌کنی».

رابطه گناه و شرک

در بحث‌های گذشته مطرح شد که شرط پذیرش عمل صالح داشتن ایمان است. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكْرٍ أَوْ أُنْشَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» (نحل/۹۷) و سوره (عصر/۳۰ و ۳۱) و نقطه مقابل ایمان شرک است و شرک عبارت از این است که در کنار خداوند دیگری را صاحب اختیار مستقل در امور بدانیم. پس هر گاه اعمال یا اعتقادات ما آلوده به شرک شد، عمل صالح بی‌فایده خواهد بود. «وَ لَوْ أَشْرُكُوا لَخَطِّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ اَكْرَدَ آنَّهَا مُشْرِكٌ شَوْنَدٌ، اَعْمَالٌ (نیکی) که انجام داده‌اند، نایود می‌گردد» (اعلام/۸۸)

گناه از این منظر که یا خود را در مقابل خدا داده‌ایم یا دیگران را در کنار خداوند مؤثر در وجود دانسته‌ایم، از مصادیق شرک خفی است. در ادامه این موضوع تبیین شده است.

(الف) منیت: گناه عمدی یعنی خدایا من می‌دانم فرمودی فلان عمل را انجام بدی یا فلان کار را نکن ولی به نظر من باید این کار را انجام بدهم و به دستور تو توجه نمی‌کنم. این همان حرف شیطان است که گفت «أَنَا حَيْرٌ مِنْهُ - من از آدم برترم (و سجده نمی‌کنم)» (اعراف/۱۲-ص/۷۶)

۱- کفر - ۲- تنزل مقام - ۳- رانده شدن از درگاه خدا - ۴- لعنت خدا بر او - ۵- جهنمی شدن

گردنه کشی شیطان و ما

شیطان ادعا کرد: من از آدم برترم، زیرا من از آتشم و آدم از خاک، اما در حقیقت او با این ادعا، در مقابل فرمان خداوند گردنه کشی کرد. چنان‌که بسیاری از ما نیز در بسیاری موارد، احکام و دستورات دینی را بدون توجه به حکمت و فلسفه‌ی آن، به ظاهر با عقل خود می‌ستجیم و چون دلیل آشکاری برای آن نمی‌بابیم، آن را نمی‌پذیریم و بدان بی‌اعتنا می‌شویم، یا در برخی موارد از مقایسه‌ی موضوعات متشابه با یکدیگر، حکم یکسانی برای همه‌ی آن‌ها صادر می‌کنیم. و به این شکل ما نیز در مقابل فرمان خدا گردنه کشی می‌کنیم.

اگر ابلیس فکر خود را در چهار دیواری وجود خود زندانی نمی‌ساخت معبودی مافوق خود مشاهده می‌کرد و در برابر خداوند به طوری احساس ذلت می‌نمود که هیچ‌گونه استقلالی برای خود قائل نمی‌شد و در برابر امر پروردگار خاضع شده با رغبت اوامر خداوند را اطاعت می‌کرد. اما او تمد کرد و خداوند فرمود: «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ - از امر پروردگارش سرپیچی کرد» (کهف/۵۰)

از همین جا معلوم می‌شود که در حقیقت این ملعون به خدای تعالی تکبر ورزیده نه به آدم. یعنی هر تمدی تکبر در برابر خداست.

درس دیگر این آیه این است که برای ایمان داشتن قبول خدا کافی نیست بلکه اطاعت از او هم لازم است. شیطان خدا را قبول دارد زیرا با او سخن می‌گوید ولی از پروردگار اطاعت نمی‌کند به همین دلیل کافر است. «إِبْلِيسَ أَبَيَ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِين» (بقره/۳۴)